

آنکه یازده جناب فرمودند که با قال جلی ذکره الله انهم  
من تلبک الشجرة و اقول لیکن ان الشیطان لیکیدهم

دویم آنکه او را بکشتن عود

اهل جنیت شد بسیار  
لطافت ظاهری او را بعد میل کرده و چون او را

مغنا و نهایت است به توفیق در دنیا چنانچه یکبار از  
تبعین می فرماید که طاعت بدن آدم قبل از صد و...

لطافت مثل ناخن بود و بعد از آنکه بواسطه آن  
متغیر و متبدل گشت قدری از آن بر مهرانان گداشته آمد

تا هر وقت که مشاهده حضرت آدم شده تا...  
او زیاده کرد چهارم آنکه او را در چهار موسم که این...

بخروج از منازل جنان او فرمودند پنجم آنکه بافراق حوادث  
و ویست سال یا سه صد حال عالی اخلاقیات الا قوال برت...

گردد اند و ظاهر اینست که چنانچه ملاحظه در فیه بان کریم  
فردوسی نعیم است مهابرت از محبت پاران تری...

چند است یا لیم است شیخ و دل از میان غم...

کوبسی \* نذیر \* اینج غمی صبر ز دوری یار \* شام \*   
 کرم و بر که ولالت به ساول سحر کرد و عداوت انگند   
 اِنَّ سَمَ الْفُلْدَاوَةَ وَالْبِقْضَاءِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ \*   
 در این خصمت \* مانع ایشان راست کردیم آنکه او را   
 عقیان منم کرد آمد و آوازه \* قعی آدم   
 ربه فغوی \* در ر \* سامع عالمیان را مانند   
 قول است \* که حضرت ابراهیم طویل از عمر   
 ت مناجات کرده سر از این معنی استعمار   
 نوب \* و اولاد \* اهل ان \* خلافة الحبیب عالی   
 امرشیدیل \* هشتم آنکه شیطان و ذریات او را   
 سیرت \* در آرد بر اندر وی مسلط کرد و او را   
 قندی و سبائی ایشان را نابرد و فور حکمی که علم   
 هیچ آفرید بدان میه نیست بر آدم و بنی آدم روان   
 ریخت که \* و احلب ملبهم بر حلقه و عیلک \* هم آنکه   
 و بی دون را محل استخوان و زندان آدم مناجات   
 و انبیر از زریاتش ز ابد بیاستد و آقا این جهانی مهلا

گردانید الباقی است چند روز در نماز و طهارت همچون فرمود  
و هم آنکه از راه اذیت انواع و تقصیر اقیام نصی  
تغذیب نمود و بعد بخرع کاسات تربیت های نوشته  
نیای ناپایداری با او و قایم و قیام نمود \* بعضی از دست  
تواریخ \* مثبت است که علمای امت احمدی را در تعیین  
جنت آدم هر اختلاف است \* جماعتی \* از صفای  
و نابین چون اولاد هر دو حدیفه و اولاد است بر آنکه جنت  
آدم هم جنت الاولاد \* و جماعتی دیگر  
عبدالعزیز جماعتی و صفای آن \* که گفته اند که پیش از  
خروج جنت الماواست زیرا که در این جنت اولاد است  
عده با احترام از شجره بنیید و نایا آنکه اشتغال نیز  
و استراحت و نایا آنکه ابابیس در راه یافتند و این  
امور منافی آن است که جنت الماوا باشد و نص کتاب  
تورست که علمای هر دو بطاعت بدان تا آخر اکنون بحافظه آن  
قیام نموده اند موافق این قول است و در میان فرق آن باز  
اختلاف است که آن جنت را همان نزد است

در زمین طایفه ازین \* فرشته \* گفته اند که در آسمان  
 بود و اینست که امر الهی به سوظ آدم علم صادر شد و لا شک بهبوط  
 از آسمان \* اندر \* این معنی الدین \* از کبار سلماست  
 و جمع دیگر گویند که در زمین بوده است زیرا که باری  
 سبحانه در تعالی آدم و حواریان نبی شجره میزبانان فرمود  
 و برین تقدیر آن بهشت منرفی بود. هبات که حضرت عزت  
 جمیع ایشان در دار استکان و اطلاع میمانند \* و در  
 حصه اخوان الصفا \* در رسالت وینم که  
 در سائر الیه و ان معلوم است که در کتب آن که در عالم آدم  
 با تمام رسید زنا یک سجده او بخا و روند قرآن الهی صادر  
 که نخت احاطه او در بهشت نقل کنند و ان بهشت  
 بوستانی بود بر اعالی جید الباقوت بجانب مشرق  
 از تنای آن کوه سجد بخت که هیچ آفریده از انواع انسان  
 و جنس حیوان را تصاعد و ارتقا بر آن میسر نشده و ان  
 نایب محبوبت ساکت طریق رفتن مسدود آمد  
 و در جهان بر زمین از بهر بریکسان است و هوای

ان بود معدل باشد بگترت انهار و حضرت اشجار  
 و انهرت از ازار و لطافت انهار مو مو ف و شپه پخت  
 ان حضرت مشتمل بود بر خدا پرست و صابون در پیام  
 و قرمان و اجتناب از شرب نر و لحم خنزیر و این سخن که  
 شد اس در زمان جمشید به اشته حد ان اعتباری  
 مذارد و کتات او مخوی بر جهان خیفه و مضمون صحفه  
 و امر ار حکمت طبیعی و معرفت منافع و مضاره کیفیت  
 تسخیر جن و شیاطین و هندسه و حساب بود \* ار  
 هخنان حضرت ادریس عم \* که بهترین نیکی باسه  
 چیز است راستی در وقت غضب و ششش در زمان  
 ننگدستی و عفو در حال قدرست و عاقل ان است  
 که باسه طایفه استخفاف ننگد اول بیاد شان دو هم بهمان  
 سهوم بد و ستان چه هر که باسه طین کتاخی نمود  
 \* شن بر خور منقص کروانید و هر که شمار خوار داشت  
 دین خود را بزبان آورد و هر که باد و ستان استخفاف  
 در زید نهال مروست از بیخ بر کند و عاقل را امر او از

که طالب حکمت باشد و در مصیبتی که عام بود فرج نماید و هر چند  
 مرید او بیشتر گردد و تو اضع بیشتر نماید بیبسی که شخص معصوم  
 باثبات بر دانش نکند. کثرت مال غیر مال خود را  
 ندید هرگز اگمال عفت نباشد او را بکمال عقل ستایش  
 نماید و هرگز اعتدال کامل نشاند به نام شامل و عفت نکند و  
 نادان و در نظر بصیر بود و شاید اگر چه بزرگ باشد و دانا  
 بعکس آن و هر که در جانی متوطن گردد در آنجا با شبه  
 نام و قاضی عادل و طبیب ماهر و هر کاری نباشد در نسیج  
 مال و نفس خویش کوشید باشد \* و هم آتش برستی \*  
 و زمان ابراهیم علیه السلام ظاهر شد چه شیطان در خاطر  
 لا القما کر که عدم و عراق ما را ابراهیم را بنا بر آن بود که او  
 آتشی بر سبید و عقیده \* طایفه \* است که چون  
 ایزد نیکی و تقدس مردم را بر اسلام نخواستند بنام کرد  
 شیطان ایشان را گفت باید که عبادت آتشی بجای آید  
 در قیامت شمار آنسوزد و ازین شر معلوم نمیکرد که این  
 در آن روز و آنکه از زمان پیدایش \* و طایفه کویند \*

پر وخت در زمان گشتناصب و عوی نبوت گرد و گناہی  
 حاجت زند نام ہر کہ بدان اعتقاد کند اور از ندیق گویند  
 ظالین را بعد از تار تخریب نمود کہ ہم ہر کہ ہر وار دنیا  
 عہدات انشیں بجا آورد و را بچہمان حق عراشیدہ اورا  
 جذاب شرفاید \* بعضی اصحاب اہلبار \* آوردہ اند کہ  
 چون اور یسے رسم بمنصب نمود کہ میر \* رفعتنا و مکاننا  
 ہلیا \* فابز شد در عالم بالا مصاحب مالا علی کشت مالا یکہ  
 اور اقیاس بآدم کردہ کہند کہ این تظاہر در میان ظالینہ  
 کہ ہر کہ عصیان از ایشان ہو جو دنیا ہر چہ می کند حکیم  
 علی الاطلاق این سنیں از فرشتگان نہ بسندیدہ خطاب  
 عناب امیر کرد کہ اگر شہاب منہر ایشان باشید ہر آنہ  
 ز شہانیر عصیان صادر کرو و سابرانکہ این حقیقت سنیں  
 مستاہدہ مالا، علی شود کم فرسو و کہ اختیار کید از اختیار قوم  
 خورجمن را کہ بہ مہی نام زد می فرمائیم مقیمان عالم عاوی  
 سہ تن را از افاضل قوم خود انتخاب کروند \* ہوا،  
 \* عرایا \* و زازیل \* انکاء حضرت عرشہ فرمود کہ ای

نفریز میں فرود آید و در میان شی آدم بجگوست جو و شہی  
 کہ مقتضی عدالت باشد قیام نمایند و در اکل و شہ س  
 و شہوات متذکر ایشان باشند و فرشتگان مذکور  
 را امر فرمود بعبادت خویش و نہی کرد از قتل بغیر حق  
 و تخریب خمر و ارتکاب زنا و مایکہ نامہ مجسوم و اقوال  
 بود و در زمین فرود آمدند و بانی آدم انانرا اختلاط نماید  
 و در باہر گوست مہیر و انجند و شب بآسمان میرفتند و در  
 سماوات بشریت از ایشان زایل شدی و چون  
 بر زمین زول می کردند صفات انسانی منصف می شدند  
 یکی ازین صفات تصور رفتہ بودہ از گوست است  
 استعدنا نمودہ مسؤل او بہ عز قبول مہرون شد  
 \* و ارون و ماد و ن \* ہم چنان در مسد ایالت  
 متہکن بودند و بارگوست مشغول کہ در خلال این  
 احوال روزی عورتی جمیادہ کہ در حسن و ملاحظہ غریزان  
 بود و اورا بمرئی زہرہ و بصورتی ناپید و بمار می بیدخت  
 اعلیٰ گفتند چہ وقت مہی نژد این دو فرشتہ آمد و ایشان



چون زهره را در غایت زیبای یافتند و با خفا و مدعا محبت  
 او را غیب و مایه پلست ۱۵ از یکدیگر نهان داشتند و مقام  
 منزل او اسفند عار نموده گفتند که تو بخانه خویش برآه دست  
 قزای تا ما در مهم تو بود از خرابی اطاعت نام بجای آریم \* زهره \*  
 بمنزل خود رفتند و هاروت و ماروت \* بعد از آنکه از  
 مجلس حکم برخاستند هر دو پنهان از هم نوناق زهره شدند  
 و بر در خانه زهره آمد یکدیگر را دیده بحسب ضرورت  
 مافی الشمیر خود را اعلام نمود یکدیگر کردند نگاه از زهره اجازت  
 و تحویل طلبیده بعد از رخصت به سکن او در آمدند و با اظهار  
 عشق و تقشیر بد و تقرب نمودند زهره گفت دین شما مخالف  
 کیش من است تا منم را بچند نگیرد ملاود است شما نه ما بیم  
 فرشتگان گفتند این دلیل ناشایست از ما وجود نخواهد گرفت  
 پر حق عز و علا معاصی ترک رانی آرزو زهره گفت اگر بسته  
 را بچند نگیری بگیرد اسم اعظم را که بر کت او شمارا  
 عروج آسمان بسد است تقسیم کنید ایشان نیز ازین  
 معنی امتناع نمودند زهره گفت کبیر کی خوب ضرورت دادیم

اور اعراف بشما و ہم ایشان گفتند مطلوب ما توئی \* مصراع \*  
 بزنی دل چکونه کر نید کسی دل \* زهره گفتت مقداری  
 شراب صیانت مہیاست آنرا باوری در کشیدتا بمقتضای  
 رای شماعلم نسایم \* هاروت و ماروت \* گفتند این صورت  
 از ہر آسان تر است چون قدمی چند تجمیع کردند  
 بدلت عسکر انچہ سؤل تعظیم بست و تعلیم اسم اعظم  
 بود بجا آوردند درین حال شخصی بمقام زہرہ آمدہ از حال ایشان  
 وقوف یافت زہرہ با فرشتگان گفت این شخص مرقابح  
 اعمال شما مطلع شدہ اولی ان می نماید کہ اورا قتل آرید تا شمارا  
 نزد خالق رسوا کند ہاروت و ماروت از سرسستی  
 بر غایت سرد آن بچارہ ازین جدا کردند و زہرہ بقوت  
 اسم اعظم کہ از ایشان آموختہ بود و اسماں رفت  
 بعد از صدور این افعال سببہ از غاروت ماروت بادشاہ  
 علی الاطلاق با ملایکہ خطاب فرمود کہ ملاحظہ حال کسانی نماید  
 کہ مخیار شما بودند ملایکہ گفتند \* رہنا انت اعلم \* و چون  
 قدم بوجہ و ماروت از جواب مستی ہوش رآند بدہلا کہ

خود متیقن گشته گریه آغاز کردند و درین حال جبرئیل امین  
 از نزد چهار منقلم آمد و بگریه با ایشان موافقت کرده گفت  
 باری تعالی شمار انجیر که دایند و میان عذاب دنیا  
 و عذاب آخرت ایشان در جواب گفته که عذاب  
 دنیا منقطع و زایل و عذاب آخرت دایم و لازم لاجرم  
 عذاب این عالم اختیار کرده ایشان را در عار و حیا  
 بابل سه کون آویخته و ما پیام سعادت بدین و نبره  
 خواهند بود \* مشمولست \* که جبرئیل امین هم ایشان را  
 گامه ملاتین کرده که در وقت ایجان شد و شان کلمه را گفته  
 فی الیوم نسکبک منی نماید \* و در بعضی تواریخ مسطور  
 است \* که شخصی در علم سحر مهارتی مدا کرده چون و است کرد  
 بسرش راهوس تعلم این نام دانسیکیر شده او را به پیری دلا است  
 کرد آنچوان بیس او رفته حال خود را بر و عرض کرد  
 پسر گفت تا با روت و ماروت ملاقات نمی شود و علم سحر  
 کمال نمی یابد نگاه آن پسر جوان را همراه کرده بناری بود  
 که در میان دو کوه بود و پاچوان گفت باید که نام خدای تعالی

هر زبان تو نزد \* هاروت و ماروت \* جاری نگردد و  
 جوان قبول نموده پیرا در اشاره کرد و بنا در چاه و بر آمد  
 جوان چون قریب صد زینه طی کرد ، آواز مکار بگوش  
 اور سید درین اثنا چشم بر دو شخص بردار افتاد که  
 ایشان سرگون آویخته بودند و چشمهای ایشان  
 بر مثال شابل افروخته در نظر در آمد همان تمالک  
 از دست جوان رفت و گفت \* لا اله الا الله محمد  
 رسول الله \* ماکین از استماع این سخن بر خود لرزیده  
 گفته ای جوان مدتیست که این کلمه بگوش ما رسیده مگر  
 اکنون اهل زمین این کلمه را بگویند جوان گفت آری  
 ایشان اورا مریجا گفته پرسیدند که سبب آمدن تو چیست  
 جوان : دورت حال را عرض کرد و آنچه فرستادند او را  
 نصیحت کرده از تعلم محرمانع آمدند باو گفتند که خرج ما  
 نزدیک آمده زیرا که قیامت قریب گشته و جوان  
 ان نصیحت قبول کرده در ان مقام نادم و تائب  
 بر توبه است نمود بنابر فرمایش این احکام تقریر بطویل انجامید

\* در صفت بن مضبه \* روايت کرده که چون آب طوفان

کم شد و اشجار بر کنار جویبار سبز و نورم کشت و مردم

به ندوی زمین قرار گرفتند ابیمن ملعون بنحرمست نوح

عالم السلام بیادرت نمود و گفت که تو در بار ائمن احسانی

فرموده که بنا بر این بنامیت شا کرم هر چه می خوانی بر من که من

در جواب تو جیاسته کنم و دروغ بگویم نوح علیه السلام ازین

حدیث اعراض کرد و وحی نازل شد که با او سخن کن که من

در بین باب کله حق و صدق بر زبان آن ملعون جاری

گردید ام نوح عم از شیطان سوال کرد که از اندی بنی آدم

که ام خاوی معاونت بیشتر میکند ترا و نصیحت و اعدوان

ترا در ذلالت و خسرت ایشان ابیمن گفت حرم

و بنیان بد دلی و شتاب کاری را سوراخگاه نوح عم

گفت یا عدو دند احسان من که ام اعست در باره تو

ابیمن گفت و خاکروی بر اهل زمین و ایشان را در یک

تلاعت بد و نرخ فرستادی و الا بر روز کار در اندر ابا ایشان

مشغول با ایسی بود نوح عم از دعای تو نشنیدم

و پشیمان گشت گفت کاش بر ایذه ای ایشان مبر  
می نمودم و بیه از آن مناسب گشته چند آن زاری  
و نوح کرد که کسی بنوح گشت از باب عربیت اتفاق  
و آرد که نوح لفظ عجمی است و نوح کلمه عربی و اشتقاق  
نوح از نوح لازم می آید که نوح از کلمات عرب باشد  
نه از الفاظ عجم و انچه تالی اعلم \* صفت معینه نوح هم \*  
و در بعضی از تفاسیر مذکور است که طول کشتی اشد از کوه  
و عرض او پنجاه گز و ارتفاعش سی گز بود تا بینه اسفند  
مقام سباع و دواب بود و در طبقه دوم و جوش و طایر تمام  
داشتند و طبقه اعلی مخصوص بنوح علم و سائلان او \* و از  
ابن عباس \* مرویست که طول کشتی شصت و شصت  
گز و عرض او سه صد و سی گز و ارتفاعش سی و سه گز  
بوده است مطابق بسه طبقه چنانکه مذکور شد \* و کسانی \*  
در تفسیر خویش آورده که طول کشتی هزار گز و عرض  
پانصد گز و ارتفاعش صد گز بودست مرغ هرش مشابه  
هر یاوین و همیشه مانند چشم کرکس و سه پندارمشاکلی

حسینه کبوتر و در نسبت او مانند و م فرود می و آنه یرون و  
 بیرون. تفسیر و ز نسبت نظایر یافته \* و از امام ایمن الهدی  
 محمد بن المجتبی عم \* منقول است که طول کشتی هزار  
 و دویست و عرض آن شش صد گز بوده است و این  
 قول موافق روایتی است که از امام من لوح نقل کرده اند  
 و در نیکه بدعای جسی عم زند و شد بود \* منقول است که  
 هر دو عم \* بیجا شد بد بسبار رفتی و او را بدین قوم و محبت  
 فرمودی اما شد بد و ایسان پیاد و دو هم و در کفر و ظلمات  
 بر و چون بعد از فوت برادر شد او در سند اما است  
 استغاثان یافت بود عم او را ابو سعید و ایمان دلالت  
 فرمود شد اد کفت اگر من دین ترا قبول کنم حضرت فرمودند  
 در عرض آن چه چیز است بد بود و عمر فرمود و خطه برین و بهشت  
 با و به انگاه او صاف بهشت را بیان کرد شد اد کفت  
 این سهل است من زمین جهان برای خود بهشتی  
 بخازم و در ساختن آن عازم شد رسولی نزد ضحاک ناری  
 که خواهر زاد او بود و در آن اد کفت بر ما کتبت

جمعیه اسبیلاداشت از سال نمودن در آن دیار هر چند  
 سیم و زر و جواهریاید و آنه دار و ضحاک که بهر جب فرمان  
 خزانه سکنین ترتیب داد و بیاد شام فرستاد و بهم چنین  
 در مولان باطراف و اقطار ولایات خویش نام زد و کرد  
 تا هر قدر نقره و زر و سسک و غیره و جواهری و غیره از آنک  
 از اشیای مناسب بدست آید بپایند بر حکومت  
 میر آورد و بعد از حصول اسباب بجهت طرح عوارض  
 موضعی اختیار نمود از بوی شام که هوای آن از نسیم  
 ریاض رغوان و جزونی و آب سرد و آتش از شیر و غسل  
 ! بهار جان نشان و ادوی نگاه او سنا و آن پاکه دست  
 شیرین کار را فرمود و بناست من آنهارت را منجمه البیان  
 قیام نمایند و دیوار بهار باغ و بستان را که طول آن  
 چون امل بستان بی پایان و عرضش در آن باغ بنیاد نهادند  
 که از مبدای بنیاد عالم دیده که درون شبیه و نظیر آن ندیده  
 ، دیوارهای او خشتی از زر و خشتی از سیم مرتفع شده  
 به سعادت از منجات بطلد مرصع بنواقیست و سایر جواهر و سنون



ایش از باور مرتب کشت و بجای سنگریزه و بچک  
 و رجویهای آب روان کوهرهای قیمتی ریختند و در خنهای  
 مجوف از طلای احمر ساخته مشک و عنبر و جبر و رانهار  
 قیید کردند و چون باد بر درختان وزیدی بوی خوش بهشام  
 ساکنان اطراف آن رسیدی و عوض خاک زعفران  
 و عنبر بود گویند و از ده هزار کناره مر کرد نصر از حسین  
 ناب و زر خالص تمییز و ادبیا قوت و اهل و زمره  
 با اینجه و زاکاک تر صیغ یافت و پانصد مرهنگ و امانت  
 که بر یک فراخور مرتبه و استنداد خویش در آن باغ  
 کوشکی بنا کردند و ما بر ویان بر پوش و خورشید رخان  
 و گلش را از انظار عالم جمع آورد و فرمود که مجموع ایشان  
 که رشک بری و غیرت جور بودند در آن قندور خن  
 انارست انداختند و مدت پانصد سال بااسته که آن  
 بنا با تمام رسید و هر قدر که در عالم موجود بود صرف آن  
 عوارست شد و چون خبر تمییز باغ و بسببان در عصر سوت  
 بشد اور سید باس پاهای فرون از سوره و مانع طازم آن طرف

سه و یک مهنی موضع مذکور رسید باشد که آهوی بنظر  
 وی در آمد که با بایش از سیم و شانهها از زرد  
 چشم بایش از یاقوت بود شده او از خوبی و ریاضتی بود در  
 تعجب ماند در عقب او اسپ را ناخته از لشکر دور  
 افتد و نگاه در آری بان سواری بسبب دید که روی بخاشب  
 او نهاده نزد یک رسید و با او گفت بدین عمارت که در حسی  
 از مرکب اما از یاقوتی باشد او در آرزوی اعضا افتاد  
 بر رسید که تو کبسی گفت من مایک الموتی شده او گفت بجز  
 چه کاری و آری عزرائیل فرمود که بان ترا شد او ببناد اخطراب  
 کرده گفت چند آنم بان و که یکب نظر بر عمارتی که  
 ساخته ام اکنون گفت فرمان رسب الارباب و این باشد  
 نیست انگاه شد او از اسپ دور گشته بیفتاد و در  
 پایک بقایان ارواح سپرو و سپای بدان عظمت  
 آواز نایل از آسمان شنیده و در عقب شد از بد رنگات  
 شجیم شتابانده \* مقتول است \* که از مایک الموت بر مید  
 که درین مدت که بقیمن ارواح مستخونی بر هیچ کس

ز غم نبود و خاطر تو از عجز و بی چاره گی هیچ بیرومی مانند  
 شد. عجز را این گفت که بر دو کس رحم آمد بر طغیان که  
 در کشتن سواد شد و همان لحظه از توج اوج بیکر آن  
 کشتن فرق کشید و آن کودک رخت پاره ماند بر روی دربان  
 بگران بجهات نمنازه از باد خائف و حرکت آمده و دیگر شد او  
 آن همه زحمت و انتظار کشید و بسایان های دور از عمارتی  
 چنان ماسام رسانید از دیدن آن محرم شد چون عجز را این  
 این سخن گفت نه ای ای در رسید که ای عجز را این بهرست  
 و جمال من که آن کودک بچاره که بر تخت پاره دوی می شد او  
 بود که او را از آن در جمدین مرید رسانیدم و این همه مان  
 و ملک و مملکت و بچهل و اسباب بد و از زانی و اشیم  
 و از کفران و عیبان نود و شهر سخطا مبنای ته \* دعوت  
 یا الله من قهر الله \* و در بعضی تواریخ \* مسطور  
 است که بعد از مرگ شد از عمارتی بدان رفعت از چشم  
 مردم نمان شد که دیگر هیچ کس او را ندید مگر بعد از آن  
 قلاب که در آنجا است و با دیده بان رسید و کوفتند

این واقعه چنان بود که عبدالمطلب شرفی گنیز کرد و بود او  
 بمحضت بی بی شکر و کرد بیابانها میگشت که ناگهان باغ و عمارت  
 را دیده موذی و در نظر او آمد که هرگز ندیده و در خیالش  
 نگذشته و هر چند جهل کرد که از دیوار آن رشتان خسی  
 بر کند تا جوهری از جواهر کرد و کلکها قنبر تر جمع یافته بود  
 بذمت آورد و میسر نشد عاقبت چشم او بر جواهری  
 افتاد که در تک جو بهار نخته بودند آنچه توانست از آنها  
 بر گرفته و معاویه آورد و صورت حال معروض معاویه  
 کرد این معاویه ازین قصه متعجب شد و از کعبه الاخبار که  
 بر اخبار اذیل و قوت و اطلاع و امانت بر حید کعب گفت  
 آن عمارت و تکلفات از آثار خدا است و بهما چنین  
 رسید است که درین زمان شخصی از امت احمد مرغان  
 همام بدان جارس و ناقص ساعت او را بیج کس و بکر  
 نه بنید \* آورد \* اند \* که یکی از فرزند آن یافت که او را  
 منبش کندی و و پسند داشت \* یا جوج و ماجوج  
 قلم \* و چون بترک از اولاد یافت نظری \* از افکار زمین

و اگر گفته به عبارت ششغولی شده بیوج و باجوج اینها با قاصی  
 اراضی مشرق رفته قریب، تا یکبار و نزدیک ذوالقربین  
 است اقامت نمودند و از نسل ایشان خلق بسیار در  
 وجود آمد \* چنانچه در حدیث آمده که گوید که بنی آدم دو جزو اند  
 از این جمله جزو اسم با جوج و باجوج باشند و یک جزو باقی  
 اهل عالم \* و همچنین \* در اخبار آمده که باجوج و باجوج  
 دو گروه اند که هر یک از ایشان چهار صد فرزند متقسم  
 می شود و یک نفر از ایشان نیر و تا به ارث از نسل خود  
 تدبیر و تسمات ایشان منحصر در سه صفت باشد صفت  
 اول آنکه جماعتی اند که هر یک را از ایشان صد و بیست  
 که طولی قامت بود و عرض بدن کمتر یاف و صفت  
 دوم گروهی اند که طولی قامت ایشان صد و بیست  
 که عرض بدن مثل آن بود و صفت سوم که در دنیا اند  
 که طولی قامت آن فرقه از یک شب بر نیجهل و راج  
 کشد و صفت اخیر و اکبر کوشی گویند فیصل و کبر کدن بنای ایشان  
 مقاوم است و باید کرد و اجناس و حوش و سایر صایره برین

بد ایشان باز خورد و خاص بیاید و با کشش نکند و باز عاواست  
 مذکور ایشان یکی آنکه چون شخصی از ایشان بمیرد و جسد  
 او را بخورند و حمام ایشان اکثر از خرنوب باشد و این  
 در خفت اران و لایتن بسیار بود و یا جوح و جوج راوشی  
 و فریشت باشد و حد او اندک خلق را و مانند حیوانات معاش  
 کند \* صفت پیل \* چون عقرت ایشان بهایست رسید و ایام  
 سلطنت و نخوت آن تمام است تا در کشتن ذوالقربان  
 در سوخته میان دو کوه که هر آن دو هم در سوخته است رسانند  
 و سکه های عظیم در اماکن آن بهاد بر روی زمین مقابل  
 ساختند بعد از آن بر آن سده بیاد کرده قطعه های آهن و مس  
 و رازی سرب بر مثال خشت همی که یکر چیدند و گورده  
 در زمان آن بر شب ساخته آتش و در میدان مجموع  
 مقابل کرده اند تا آنکه نوسنی دیگر مس و روی با هم  
 ضم کرده اند که احد بر روی آن دیوار در شهرها و سوراخها  
 که به جای مانده بود در نخبه تا استنجام تمام یافت \* چینی  
 که پیش از آنکه طویل بود و پنجاه فرسخ و عرض دیوار شهر

پنجاد میل و در تفریحش در هزاره داشتند از من استیضاح  
 و با احمد چون عجله بهم رسد با نام پیوسته ذواته زمین  
 خداوند سبحان و تعالی را در توفیق یافتن این خیر سمیع و مشکر  
 بجای آورد و با ترم نصاب کرده که کشف عهده از حیث  
 من ربی فیانه اجازت و عذر پی چنانچه دکار و حکمان و عده  
 بر من حقیقه آورده اند که سالمن بزبان رسد عاید می  
 رفت و بعضی از ایشان بیان او سخن که منضمین عیب بود  
 نقل نمود عاید گفت زیاده است را بسیار در از کشید و سه  
 بدی اندر زیاد است نو من در سببی اولی از عهدها و یکم بود در ششم  
 بر طرفت شد و در بیم آنکه مرا از عیادت حق یازد و اشنی سیوم  
 آنکه دو سینه را در ششمین ماهی حضرت موسی علیه السلام  
 می گفتند که یازدها چه بودی که زنده کنی بودی و مرگ شدی  
 و در سینه بودی و بی ساری نبودی و بیای بودی و در پیشی  
 بودی و بهست بودی و زود و زخ نمودی و از سینه که ای  
 موسی آنکه مرگ نبودی که با عیادت ما به سینه رعب شدی و آنکه  
 عیادت بودی که با او میکردی و اگر در پیشی بودی





کار با کرم اجتهاد باقیست بجز اخلاص آوردن آن  
 ناز و ناز را با پیچیده منظر نشسته در کتب فایده نیاورد  
 خود نظاره می کرد و کسانی را ایشان را تعلیم می داد  
 پس کسانی بهیچ بر خواست امین و مامون غلبین پیش  
 پای او نهادند و درون الرشید آن را عجب دانست  
 که بر آن خایه نعلابین پیش پای کسی بنزد خاد میزد  
 پرسید که در تهران کیست که از خدمتگار آن او را ز رگه  
 باشد خادم گداز که خایه است از آن نگار آن او از همه  
 مردمان بزرگتر اندک گفتی غلط کرده کسانی است که مامون  
 و امین را به فضل و علم بر او خدمت می کنند چون کسانی  
 این را بشنیدند گفت ای خایه اگر تو با او و پسر مرا خدمت  
 کردی هنوز زنده کس بودی از هر آقا شیخ و فضل حیانت  
 چو دانی است و پایه و اقبال و دولت ای بی فایده است  
 و گذرند و اخبار مرفصل و اراستت بارون  
 انصاف و او و کسانی را شریف فخره انعام فرمود  
 \* از عهد الله مبارک \* پرسیدند که اگر حق سبحانه و تعالی